فهرست

[ادامه نکته چهارم: 2](#_Toc104023022)

[نکته اول: انواع جمع دو معنا در آیه 2](#_Toc104023023)

[نکته دوم: تفاوت صدر و ذیل آیه در معنا 3](#_Toc104023024)

[نکته سوم: درجات مرض 4](#_Toc104023025)

[نکته پنجم: فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ 6](#_Toc104023026)

[مقدمه: نقش ادبی فیطمع در آیه 6](#_Toc104023027)

[نظریه استاد: 7](#_Toc104023028)

[احتمالات در جایگاه یطمع 7](#_Toc104023029)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# ادامه نکته چهارم:

یکی از ادله‌ای که برای حرمت نظر با ریبه اقامه شده بود آیه شریفه سوره احزاب بود که فرمود:

**﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وقلن قولا معروفا ﴾**[[1]](#footnote-1)

نکاتی در این آیه بود که به مباحثی می‌پرداخت که بر اساس آنها می‌شد استنتاج حرمت بحث و موضوعی کرد که باقاعده ربط دارد یا نمی‌شود. مطلب چهارمی که مطرح شد جمله **﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾** بود و سؤال مطرح می‌شد که فی قلبه مرض یعنی چه؟ عرض شد می‌توان گفت یا عبارت است از نفاق اعتقادی اجتماعی و سیاسی که ظاهر دیگر آیات است و یا اینکه می‌توان گفت به معنای مرض رفتاری است که مربوط به بحث‌های حکمی است نه مباحث اعتقادی اجتماعی و سیاسی بلکه بیشتر درباره رفتار شخصی در روابط زن و مرد است. نهایتاً گفتیم غیرازاین دو احتمال می‌توان احتمال دیگری را مطرح کرد و آن اینکه هر دو مقصود باشد و در هر دو معنا به‌کاررفته باشد. گفتیم شاید با این بیان که از یک‌سو باید ظاهر اولیه آیه را حفظ کنیم و از طرف دیگر روایات ذیل آیه را موردتوجه قرار دهیم و صدر هم بگوییم با ذیل تناسبی دارد و هر دو معنا مقصود است. البته روایات در ذیل وارد شده است: **﴿قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾**[[2]](#footnote-2) منتهی وحدت صدر و ذیل اقتضا می‌کند در صدر هم‌چنین چیزی را بپذیریم که در سطح کلان اجتماعی هم مقصود است. گفتیم شاید با توجه به آن شیوه کلی در تفسیر آیات و با توجه به اینکه ظرفیت دلالی آیات مقداری از بیانات عادی و طبیعی و روایات است بعید نیست احتمال سوم را بپذیریم. این داستانی بود که در ارتباط با مفهوم فی قلبه مرض مطرح شد و نهایتاً اگر دو احتمال ازا ین سه احتمال را بپذیریم دلالت آیه تام است. بله اگر معنای اول را بپذیریم که فی قلبه مرض همان معنای دیگر آیات را می‌دهد آیه از بحث ما فاصله می‌گیرد ولی بعید است.

## نکته اول: انواع جمع دو معنا در آیه

نکته تکمیلی اینکه جمع این دو معنا در این آیه و آیات بعد سه نوع متصور است:

1. جمع معنای حقیقی و مجازی
2. جمع دو معنای حقیقی به نحو مشترک لفظی
3. جمع یک معنای مشترک به نحو مشترک معنوی

شاید در اینجا مشترک معنوی را قائل شدن چندان آسان نباشد و بیشتر حقیقت و مجاز و مشترک لفظی سازگار باشد.

## نکته دوم: تفاوت صدر و ذیل آیه در معنا

مطلب دیگر اینکه مقداری این آیه با آیات ذیل در این هم تفاوت دارد که پس‌ازآنکه می‌گوییم هر دو معنا را افاده می‌کند آیات ذیل ظهور بیشتر آنها به‌خصوص با روایاتی هم که ذیل آنها وارد شده به سمت مباحث کلان اجتماعی سیاسی است. **﴿قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾**[[3]](#footnote-3) شاید چاشنی در آیه باشد و به‌خصوص با ضمیمه روایات در ذیل آیات پایانی ذهن را به این سمت می‌برد که قانون اجتماعی را می‌گوید. درحالی‌که در **﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾** با توجه به اینکه ظهور این خضوع در نرمش اجتماعی سیاسی ضعیف است و با توجه به اینکه ذیل آن هم روایات نیامده است و بیشتر روایات ناظر به تبرج و اینهاست با این دو ملاحظه صدر ظهور در آنچه ما می‌گوییم بیشتر دارد.

حتی ممکن است کسی بگوید صدر ظهورش در نرمی در سخن و روابط زنان و مردان است که ناظر به مباحث تهییج و امثال اینهاست و ذیل بحث اجتماعی سیاسی را می‌گوید. صدر می‌گوید در روابط، تلطیف مهیج نباشد ذیل می‌گوید در مسائل اجتماعی سیاسی هم مواظبت نسبت به نیفتادن در دام انحرافات کلان اجتماعی سیاسی داشته باشید. تفاوت صدر و ذیل هم خیلی امر مستبعد نیست. صدر لاتخضعن است آیات ذیل قرن فی بیوتکن است.

سؤال: ادامه لاتبرجن هم اجتماعی سیاسی است می‌گوید اقمن الصلاه و آتین الزکاه و اجتماعی بودن شاید باعث شود همان فقره هم اجتماعی شود

جواب: در ذیل بیشتر ظهور اجتماعی دارد درحالی‌که در صدر کمتر است. وحدت سیاق هم ممکن است با شواهدی بگوییم این طور نیست بلکه صدر مبحث میان فردی روابط زن و مرد را بیان می‌کند و ذیل بحث کلان اجتماعی را مطرح می‌کند. درواقع به زنان پیامبر دو هشدار می‌دهد یک هشدار در روابط فردی و روابط زن و مردی و دیگری درباره نیفتادن در دام مباحث اجتماعی و سیاسی را داشته باشیم.

سؤال: چه چیز باعث برداشت سیاق می‌شود؟

جواب: تبادرات در مقام تحاور و خطاب است. گاهی بافت یک جمله چنان یک مطلب را قوی افاده می‌کند که آن را از سیاق جدا می‌کند. مثل همین آیه که [**﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾**[[4]](#footnote-4)](https://wiki.ahlolbait.com/%D8%A2%DB%8C%D9%87_33_%D8%B3%D9%88%D8%B1%D9%87_%D8%A7%D8%AD%D8%B2%D8%A7%D8%A8) بنا بر اعتقاد ما می‌گوییم از آن بافت جدا می‌شود. کار به زنان پیامبر ندارد و چیز دیگری می‌خواهد بگوید که مربوط به اهل‌بیت است. شاهدش هم تغییر ضمیر از مؤنث به مذکر و مواردی از این قبیل است. گاهی هم بافت جمله ظهوری ندارد و بافت کلانتر چند آیه خود را تحمیل بر آیه می‌کند. قاعده کلی‌اش این است که سیاق را نمی‌توان کم شمرد اما گاهی سیاقی درون آیه است و گاهی سیاق جند جمله است و گاهی سیاق آیات متفاوت است. این قرائن و شواهدی دارد که در رفت‌وبرگشت بین آنها به نقطه‌ای انسان می‌رسد و گاهی هم آنها باعث تشابه و عدم رسیدن به نقطه واضح می‌شود. اینها قواعدی است که در استظهارات با جمع آنها می‌توان به‌جایی رسید.

در بحث الذی فی قلبه مرض این مبحث مهم مطرح شد و ذیلش چند قاعده مهم تفسیری دیگر اشاره شد که باعث معطلی ما شد.

## نکته سوم: درجات مرض

نکته دیگر در پایان مبحث چهارم است که در پایان جلسه قبل اشاره شد. فی قلبه مرض درجاتی دارد.

1. یک درجه این است که مقصود از فی قلبه مرض کسانی باشند که حالت تحفظ دینی و اخلاقی ندارند. این معنا میان دو درجه دیگر است.
2. درجه شدیدتر اینکه مقصود کسی است که حالت شهوانی و چشم‌چرانی و رذالت اخلاقی در روابط با زنان دارد.
3. مرتبه پایین‌ترش یعنی حالت طبیعی که در انسان‌های متعارف وجود دارد الا افراد خیلی پاک یا در شرایطی که دور از این مسائل‌اند. فی قلبه مرض یعنی کسی که در سن شهوانی است و پاک مطلق نیست که هیجانات او را نگیرد.

این سه درجه در اینجاست. به‌بیان‌دیگر انسان‌ها از نظر تهییج‌پذیری در سه رده تهییج می‌توانند قرار بگیرند.

1. تهییج‌پذیری عام مشترک بین انسان‌ها الا خواص
2. درجه بالاتر تهییج‌پذیری برای کسانی که درجه بیشتری از این مسائل وجودشان مطرح است.
3. منظور تهییج‌پذیری انسان‌های شهوت‌ران است.

تعیین یکی از این درجات در فی قلبه مرض خیلی مهم است. اگر بگوییم تهییج‌پذیری نکته بالاست که افراد شهوانی و امثال اینهاست، این‌طرفش خضوع دایره‌اش خیلی وسیع می‌شود زیرا کمترین سخن نرم و عادی ممکن است آنها را تحریک کند و درجات پایین خضوع را هم می‌گیرد. درحالی‌که اگر تهییج‌پذیری به معنای اول باشد که عموم مردم هستند آن وقت دایره خضوع محدودتر می‌شود. باید نرمی خاصی باشد که انسان‌های معمول را تحریک کند. این هم معضلی در تعیین آیه است. اگر فی قلبه مرض را به سمت افراد خاص ببریم افرادی که به دلیل شهوانی بودن و رذالت اخلاقی شهوانی می‌گوید فی قلبه مرض در این صورت لا تخضعن معنایش وسیع می‌شود. به‌عکس است رابطه اینها. فی قلبه مرض را محدود تعریف کنی آن وقت خضوع و نرمی دایره‌اش وسیع است زیرا کوچک‌ترین نرمی حتی نرمی عادی آنها را به طمع ممکن است بیندازد. برعکس اگر فی قلبه مرض یعنی حالت‌های طبیعی که انسان‌های عادی تهییج‌پذیرند در این صورت لاتخضعن دایره‌اش خاص می‌شود. خضوع یعنی نرمی خاص الخاصی که انسان‌های عادی را تحریک کند.

سؤال: اگر انسان‌های عادی باشد مفهوم مرض نباید می‌گفت.

جواب: این مشکل در اینجاست. منظور مرض طیف عادی مردم است تا مرض و ابتلای به تهییج‌پذیری به خاطر رذالتی که فرد دارد و تمرکزی که روی مسائل شهوانی پیداکرده است این طیف را اگر مدنظر قرار دهیم در برداشت ما از خضوع تأثیر می‌گذارد.

ظاهر اولیه که الذی فی قلبه مرض می‌گوییم از آن فی قلبه مرض اعتقادی و اجتماعی و سیاسی هم پایین‌تر بیاوریم یعنی انسان‌های رذلی هستند و حالت شهوانیت در آنها بروزی دارد و به شکل عادی نیستند و نوعی ناهنجاری روحی و شهوانی دارد که الذی فی قلبه مرض گفته شده است. این شاهد ذهن را به این سمت می‌برد که اختصاصاً اینها را می‌گوید نه آنهایی که شائبه‌ای از مرض در آنهاست. کسی که ناهنجاری شهوانی دارد. این معنای آخر را دارد. لازمه تفسیر فی قلبه مرض این است که لاتخضعن معنای خیلی وسیعی داشته باشد و حالت‌های نزدیک به طبیعی در نرمی سخن را هم می‌گیرد. معنای فی قلبه مرض مضیق و محدود است و مستلزم این است که خضوع خیلی وسیع باشد. زیرا انسان‌های شهوانی از کمترین چیز هم متهیج می‌شوند و برانگیخته می‌شوند. عکس آن را نتیجه می‌دهد. دایره فی قلبه مرض را محدود تفسیر کردیم دایره خضوع وسیع می‌شود. ظاهر این است که فی قلبه مرض یعنی ناهنجاری دارد نه کسی که حالت طبیعی دارد. خضوع وسیع می‌شود. فقط آنچه را می‌توان گفت خضوع آن را نمی‌گیرد حالت طبیعی زنانگی است. از حد سخن زنانگی که نرمی در صوت و لحن است و متفاوت با مرد است اگر بالاتر بیاید همه مراتب لاتخضعن می‌شود. ظاهر اولیه شاید این باشد و کار را دشوارتر می‌کند و خضوع وسیع‌تر است.

سؤال: حالت طبیعی را هم باید بگیرد.

جواب: آن را مطمئنیم که حالت طبیعی را نمی‌توان تغییر داد یا عسر و حرج دارد. آیه که نمی‌گوید صدایت را مردانه کن

سؤال: آیه مثلاً می‌گوید صحبت نکن

جواب: نه. نگفته صحبت نکن و صحبت جایز است. مگر اینکه از تعلیل استفاده کنیم. خود آیه در حد مفهوم لاتخضعن این است.

سؤال: انسان‌های شهوت‌پرست خضوع برایشان عادی است. خضوع را اگر تکاملی ببینیم شاید دایره خضوع را وسیع بگیریم چون برای این افراد عادی می‌شود.

جواب: باید دید در تعلیل به کجا می‌رسیم.

ظاهر اولیه باید این را بگیریم که گروه‌های خاص ملاک این مسئله‌اند. وقتی برای آنها این هیجان برانگیزی وجود دارد آن وقت ممنوع می‌شود. این در این حد است که ظهور اولیه فی قلبه مرض انسان‌های خاص‌اند نه عموم مردم را. مگر اینکه کسی بگوید با قرائن و مناسبات حکم و موضوع آنی که از آیه استفاده می‌کنیم یعنی هیجان شهوانی که در انسان‌ها پیدا می‌شود. این مرض روحی است. در این صورت آیه را باید از سیاق الذین فی قلوبهم مرض که بحث اجتماعی بود بیرون می‌آید و فی قلبه مرض یعنی کسی که هیجانی شهوانی پیدا می‌کند این مرض است. طمع ناشی از شهوت متعارفی که در انسان‌هاست ناشی از هیجانی شهوانی است این را می‌گوید. این دو احتمال موجود است و هرکدام وجهی دارد.

سؤال: درباره امیرالمؤمنین داریم به زنان جوان سلام نمی‌کرد.

جواب: آن احتیاطی بود و اینجا بحث الزامی است.

سؤال: نه گفته آن زنان حضورداشته‌اند نه مرضی در مولا هست در حالت طبیعی هم....

جواب: فرق این است که آنجا الزام نیست و احتیاطی بوده که حضرت داشته اما اینجا الزام است و می‌گوید انجام نده درجایی که تهییج ایجاد می‌کند. حضرت که انجام نمی‌داد و هیجان شهوانی در حضرت پیدا نمی‌شد. از باب امر رجحانی و احتیاطی رعایت می‌کرد. این هم بحثی است که با مقداری تذبذب باید از آن عبور کرد و وضوحی ندارد.

سؤال: آیا می‌توان گفت نهی از خضوع ذومراتب است

جواب: در تعلیل شاید این حل شود.

# نکته پنجم: فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ

جمله **﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾** به چه معناست.

## مقدمه: نقش ادبی فیطمع در آیه

در احتمالاتی که طرح خواهیم کرد وجه ادبی فیطمع هم تأثیر دارد. لذا قبل بیان احتمالات اشاره‌کنیم که یطمع منصوب است و قرائت مشهوری است که در این نسخه‌های قرآن آمده است. حقیقتاً وقت نکردم و غفلت کردم که ببینم آیا قرائت غیر نصب هم هست یا نه. آنچه در قرآن‌های موجود هست قرائت نصب است. نظیر این هم در آیه دیگری است که مؤید قرائت نصب است: **﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾** [[5]](#footnote-5) آنجا هم به نصب آمده و نصب آنجا واضح‌تر است زیرا نون حذف شده و بعید است قرائت دیگر داشته باشد. لذا حتماً به نصب است. ترکیب جمله هم مثل اینجاست. مقدسات آنها را دشنام ندهید زیرا آنها خدا را دشنام خواهند داد. این هم ترکیبی شبیه آن است. این قرائت یطمع به نصب اقرب است و بعید است به ضم باشد. ضمن اینکه مراجعه نکردیم به تفاسیری که قرائات را بیان می‌کنند ازجمله مجمع نداشتیم.

سؤال: مجمع قرائت دیگری را بیان نکرده است.

جواب: اگر نگفته خیلی بعید است قرائت دیگری باشد زیرا مجمع 99 درصد قرائات را نقل می‌کند.

بنابراین یطمع به نصب است. اگر به نصب است آن‌طور که الآن در بین بزرگان ادب مطرح است این است که نصب به ان مقدره است و زیاد این نکته را داریم. همان‌طور که جزم گاهی به ادوات و حروف مقدره است نصب مضارع به ان مقدره بسیار ساری و جاری است. با توجه به اینکه قرائت هم فقط نصب است ضمن قواعد امروز باید گفت یطمع ان مقدر است و ان مقدر هم طبق مشهور مضارع را به تأویل مصدر می‌برد. می‌شود فان یطمع و ان یطمع هم به تأویل مصدر می‌رود و می‌شود فطمع الذی فی قلبه مرض. اینجا به مشکل می‌خوریم. آیه می‌شود **﴿لاتخضعن بالقول فطمع الذی فی قلبه مرض﴾**. پس چیز دیگر محذوف است. مثلاً فطمع الذی فی قلبه مرض حاصل. خبری است که حذف شده است. **﴿لاتخضعن بالقول فطمع الذی فی قلبه مرض﴾** حاصل. این چیزی است که نقل می‌شود.

فاء هم فاء تفریع به شمار می‌آید. فاء هم فاء سببیت است که عطف در آن نیست. اگر عطف باشد باید اعرابش متفاوت باشد. پس فاء سببیت است. معنا می‌شود لاتخضعن بالقول که سبب می‌شود طمع حاصل شود.

سؤال:ا گر سبب باشد تقدیر لازم نیست. سبب طمع می‌شود

جواب: بله این را ما می‌خواهیم بگوییم.

ادبیات چند وجه گفته‌اند و آقای علیزاده هم مفصل را مطرح کرده‌اند.

## نظریه استاد:

آنچه ما می‌گوییم این است که محذوفی وجود دارد. آنچه ما می‌فهمیم این است که آیه می‌گوید لاتخضعن بالقول فانه یوجب طمع الذی فی قلبه مرض. جمله سببیت است و جمله تعلیل است زیرا تأثیر در وجود طمع مترتب بر آن می‌شود. ظاهر آیه این است. اینکه انه یوجب یا جمله‌ای از این قبیل حذف شده چون چسبندگی را بیان می‌کند. آن‌قدر تفرع این بر آن قوی است که لازم نیست بگوید انه یوجب ان یطمع فی قلبه مرض. این خیلی روان است. اگر راهی داشتیم که حذفی نباشد عدم الحذف اولی است. اما اگر حذفی باشد آنی که روان‌تر است این است. آیه شریف دیگر هم این است که دیگران را دشنام ندهید چون مترتب بر این می‌شود که تأثیر دارد در اینکه آنها هم دشنام دهند. ظاهر قصه این است. وجوه ادبی جای خودش. اگر نصب را بپذیریم راحت‌ترین چیز این است. بحث ادبی جای خود. اینها نشان می‌دهد جاهایی هم بحث‌های ادبی نحوی مهم است. فقهای ما در دوره اخیر نقش ادبیات را در اجتهاد کم می‌شمارند. شیخ همین‌طور بوده آقای خوئی و امام و آقای تبریزی ادبیات را خیلی حاشیه‌ای می‌دانند. می‌گویند اگر تا حد معمولی بداند خیلی تأثیری ندارد. ما گفتیم نقش ادبیات در ظرایف و دقایق استنباط کم نیست. به این کمی که به چوب تساهل و تسامح می‌رانند این طور نیست. شاهدش اینکه خودشان وقتی پای بحث می‌رسد دقت‌های این‌طوری دارند. خدا رحمت کند آقای تبریزی این طور بود. عوامل فی النحو کسی خواند کافی است. بحث‌های مغنی و اجتهادی در ادبیات لازم نیست. ما در لغت خیلی بیشتر ازآنچه می‌گویند به نظر ما لازم است. در ادبیات هم همین‌طور. شاهدش هم اینکه خود این بزرگان در موقع خود این دقت‌ها را به کار می‌برند. ازجمله همین‌جا. اینکه فیطمع سببیت دارد ظهور آیه در تعلیل خیلی قوی است و اگر نباشد آن وقت ظهور آیه در جملات دیگر خیلی قوی‌تر می‌شود.

## احتمالات در جایگاه یطمع

احتمالات را در جایگاه یطمع مطرح می‌کنیم:

1. شائبه تعلیل در اینجا نباشد. فقط موضوع و جزء موضوع حکم را بیان می‌کند که با بعضی وجوه ادبی سازگارتر است. مثلاً فاء را سببیت یا تفریع عام ببیند. اگر این باشد بنا بر بعضی وجوه احتمال اول این است که یطمع متمم موضوع است. خضوع با قید اینکه طمعی برمی‌انگیزد. این یک احتمال است.
2. فیطمع بمنزله العلة است. نه اینکه جزء موضوع است. سر موضوع است. آن را می‌گوییم انجام نده سرش این است که طمع به وجود می‌آید. منع روی طمع است. شبیه اسکار است. لاتشرب الخمر لانه مسکر. گاهی ادات تعلیل نیست ولی بمنزله التعلیل است.

عرض ما این است که این تعلیل و سر قوی است. احتمال دوم هم که مطرح می‌کنیم می‌گوییم بیان سر هم قوی است. زیرا گاهی حکمت است و گاهی علت. ظاهرش علت است. فیطمع مفید سر حکم است نه متمم موضوع. بعد هم که سر شد میان حکمت و علت ظهورش در علیت است. با این دو گام نتیجه می‌شود یطمع الذی فی قلبه مرض نازل منزله علت است. آیه می‌گوید لاتخضعن زیرا یطمع الذی فی قلبه مرض.

1. سوره احزاب آیه 32 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره احزاب آیه 33 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره احزاب آیه 33 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره احزاب آیه 33 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره انعام آیه 108 [↑](#footnote-ref-5)